

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این است که قاعده اولی در امارات اعم از اخبار و غیر اخبار، کدامیک از تساقط، توقف، احتیاط یا تخییر است؟ ابتدا کلام مرحوم شیخ و سپس کلام مرحوم آخوند را ذکر کردیم. فرمایش مرحوم آخوند حاشیه بر فرمایش شیخ و اشکالی بود که ایشان بر مبنای شیخ روی قول به طریقت و سببیت بیان کردند.

در ادامه باید کلام مرحوم نائینی و محقق اصفهانی (اعلی الله مقامهما الشریف) را متعرض شویم. اینجا مطالب زیاد است خصوصاً در مسئله تخییر که تخییر عقلی و شرعی داریم. همچنین تخییر در مسئله فرعی و مسئله اصولیه را هم باید مورد بحث قرار دهیم. به همین ترتیب پیش می‌رویم تا هم انظار کاملاً روشن شود و هم بحث کاملاً منقح شود.

کلام مرحوم نائینی در قاعده‌ی اولی در تعارض

مرحوم محقق نائینی در باب سببیت چند مطلب نسبت به کلام مرحوم شیخ دارند. اولاً می‌فرمایند دو نوع سببیت داریم:

الف- سببیت تصویری: سببیتی که در آن، قیام اماره، سبب حدوثِ مصلحت در مؤدای آن اماره می‌شود یعنی مثلاً نماز جمعه‌ای که ملاک ندارد و یا اگر دارد، ملاکش چیز دیگری است، بواسطه‌ی قیام اماره بر وجوب یا حرمت، واجب یا حرام شود. به بیان دیگر قیام اماره سبب تغییر عنوان در متعلق آن می‌شود و نماز جمعه‌ای که ملاک نداشت را دارای مصلحت یا مفسده می‌کند در نتیجه تفکیکی بین اماره و واقع وجود ندارد و نمی‌گوئیم اماره مطابقت با واقع دارد یا ندارد. قائلین به این نوع سببیت اهل سنت و معتزله هستند. این نوع سببیت منجر به تصویب شده و اجماع بر بطلان آن داریم.

ب- سببیت مخطئه: سببیتی که در آن تخطئه هم ممکن است. شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) قائل به این سببیت هستند و از آن به مصلحت سلوکیه تعبیر می‌کنند^[1]. ایشان می‌فرماید ما سببیت معتزله^[2] را قبول نداریم یعنی نمی‌گوئیم این اماره در متعلق و مؤدایش ایجاد مصلحت می‌کند بلکه در سلوک و تبعیت از این اماره مصلحت وجود دارد. به بیان دیگر می‌گوئیم در واقع و لوح محفوظ نماز جمعه حکمی مثل حرمت یا وجوب دارد ولی در سلوک و تبعیت از این اماره ولو حکم آن مخالف حکم واقع باشد، مصلحتی وجود دارد که این مصلحت، سبب جبران مصلحت فوت شده می‌شود.

مرحوم نائینی در مقام اشکال به مرحوم شیخ می‌فرماید اولاً ظاهر کلام شما که گفتید تعارض روی مبنای سببیت منجر به تراحم است اطلاق دارد و شامل هر دو نوع سببیت می‌شود. در ادامه می‌گویند سیاق کلام ایشان دلالت بر معنای دوم دارد اما در

انتهای کلام می‌گویند «لعلّ مراد الشیخ - قدّس سرّه - من السببية السببية التصويبية و إنّ كان یبَعْدُ ذلك مضافاً إلى أنّها خلاف مسلک تصریح بالاسبب الظاهرية» شاید مراد مرحوم شیخ سببیت تصویبی باشد اما این حرف بعید است چون اولاً با مسلک شیخ سازگاری ندارد یعنی به شیخ ارتباطی ندارد که روی سببیت معتزله بحث کند بلکه باید روی مبنای خودش بحث کند ثانیاً شیخ تصریح به سببیت ظاهری کرده در حالیکه سببیت موجود در تصویب، سببیت واقعی است^[3].

بررسی کلام مرحوم نائینی

نسبت به کلام مرحوم نائینی دو اشکال وارد است:

الف - در کلام ایشان تهافت وجود دارد یعنی ایشان ابتدا می‌فرماید سیاق کلام شیخ قرینه بر این است که مراد، سببیت در نزد خودش است ولی در جای دیگر می‌فرماید مراد شیخ، سببیت تصویبیه است.

از مرحوم نائینی تعجب است چون شیخ تصریح دارد و می‌فرماید «هذا كلّه على تقدير أن يكون العمل بالخبر من باب السببية، بأن يكون قيام الخبر على وجوب فعل واقعا، سببا شرعيا لوجوبه ظاهرا على المكلف». اینجا سببیت معتزله را می‌گوید و مصلحت سلوکیه را مطرح نمی‌کند.

ضمن اینکه مرحوم شیخ در باب طریقت تعلیلی دارند که در بحث مصلحت سلوکیه هم مطرح می‌شود. می‌فرمایند «بل وجود تلك المصلحة في كلّ منهما بخصوصه مقيد بعدم معارضة» روی سببیت تصویبیه وجود مصلحت در احدهما منوط به ترك مصلحت و عدم مصلحت در دیگری نیست و هر کدام مصلحت خودش را دارد. ولی در طریقت محضه نمی‌شود گفت مصلحتی که در این طریق هست در طریق دیگر هم وجود دارد. تطبیق این بیان در مصلحت سلوکیه این چنین است که در صورت تعارض وقتی شارع می‌گوید در سلوك اماره مصلحت است، ممکن نیست که در سلوك هر دو مصلحت وجود داشته باشد یعنی یا در سلوك این و یا در سلوك آن مصلحت وجود دارد پس نباید قول به مصلحت سلوکیه را در باب تصویب قرار بدهیم.

ب - مرحوم نائینی شیخ را جزء سببی‌ها قرار داده و در نتیجه روی مبنای شیخ باید بگوئیم تعارض سر از تزامم در می‌آورد در حالیکه این مطلب خلاف روش فقهی شیخ است. وقتی کلام شیخ را در فقه ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم ایشان در دو خبر متعارض، تساقط را مطرح می‌کند نه اینکه مسئله تزامم پیش بکشد و این مؤید قوی است بر اینکه مرحوم شیخ مصلحت سلوکیه را به باب طریقت می‌برد و هر چه در باب طریقت مطرح کرده اینجا هم می‌آورد. به نظر ما از مجموع عبارات استفاده می‌شود که مرحوم شیخ جزء طریقی‌هاست و روش فقهی شیخ نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

اشکال دیگر نائینی این بود که سببیت معتزله و اشاعره به مرحوم شیخ چه ربطی دارد. جواب این است که مرحوم شیخ روی تمام مبانی بحث می‌کند یعنی روی مبنای معتزله و اشاعره نتیجه این است و روی مبنای امامیه که قائل به طریقت محضه یا مصلحت سلوکیه‌اند هم نتیجه چیز دیگری است پس اشکالی از این حیث به ایشان وارد نیست.

بازگشت به کلام مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در ادامه مانند مرحوم آخوند به مرحوم شیخ اشکال می‌کنند و می‌گویند اینکه گفتید سببیت تصویبی به نحو مطلق در متعارضان من قبیل المتزاممین است صحیح نیست. فرق کلام مرحوم آخوند و نائینی در این است که مرحوم آخوند می‌گویند اگر متعارضان از قبیل الزامیین بود تزامم مورد قبول است اما اگر یکی الزامی و دیگری غیر الزامی بود، تزامم را نمی‌پذیریم. اما مرحوم نائینی بحث را روی وحدت و تعدد متعلق آورده و می‌گویند اگر متعارضان دارای دو متعلق تزامم معنا

دارد مثلاً يك دليل از متعارضين می‌گوید هذا واجب و دليل دیگر می‌گوید ضد او واجب است. اما اگر متعلق آنها واحد باشد در این صورت نمی‌توان مسئله تزام و تخیر را مطرح کنیم مثلاً يك دليل می‌گوید هذا العمل واجب و دليل دیگر می‌گوید همین عمل حرام است.

در توضیح می‌فرماید «أقصى ما تقتضيه الأمانة هو أن تكون من العناوين الثانوية المغيرة لحسن الشيء و قبحه» سببیت از عناوین مغیر است یعنی متعلقی که ملاک ندارد را دارای ملاک حسن یا قبح می‌کند «و توارد العناوين الثانوية على متعلق واحد لا يقتضى التخيير» اگر در یک فعل مثل نماز جمعه دو حکم مانند حرمت و واجب آمد نمی‌توانیم تخیر را مطرح کنیم.

برای اثبات مدعا تشبیهی می‌آورند و می‌گویند مسئله تزام و تخیر در جایی که از یک طرف کسی انجام فعلی را نذر کند و از طرف دیگر وکلیش که از طرف او اجازه انعقاد نذر دارد-البته بنا بر اینکه وکالت در نذر درست باشد- هم ترک همان فعل را نذر کرد، معنا ندارد بلکه باید قائل به تساقط بشویم و باید بگوئیم نذر خودت و وکلیت باطل است. در حقیقت نائینی می‌فرماید جایی تزام معنا دارد که تخیر هم معنا داشته باشد و جایی که تخیر امکان ندارد مجالی برای تزام نیست.^[4]

حدیث اخلاقی هفته

شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در پیش است که به پیشگاه مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تسلیم عرض می‌کنیم. از جهت دیگر آغاز ولایت و امامت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

امام عسکری (علیه السلام) در روایتی مهم خصوصاً برای ما فرموده است «ليس في العبادة كثرة الصيام إلى الصلاة و إنما العبادة كثرة التفكير في أمر الله». کثرت عبادت به کثرت صیام و صلاة نیست مثلاً کسی شب تا صبح عبادت می‌کند، شب تا صبح نماز می‌خواند، روزها را روزه می‌گیرد، این عبادت است اما عبادت واقعی «تفکر فی امر الله» است. اولاً «امر الله» چیست و ثانیاً چرا «امر الله» يك طرف کفه ترازو و نماز و روزه و حج و جهاد و همه طرف دیگر قرار می‌گیرد؟

آنچه که در این وقت مختصر می‌شود عرض کنیم امر الله یعنی آنچه که مربوط به خدای تبارک و تعالی و شئون خداست. خدا کیست؟ چیست؟ چه حقیقتی است؟ چه اوصافی دارد؟ چه کمالی دارد؟ منزله از هر نقصی است. انسان دائماً در این فکر کند.

البته در مورد روایاتی که توصیه شده در ذات خدا خیلی غور نکنید از مرحوم آقای طباطبائی (قدس سره) نقل می‌کنند که این روایت مربوط به عوام است که قدرت و کشش ندارند و منتهی به نتیجه بدی خواهد شد. عوام نامتناهی نمی‌فهمند! عوام وجود ازلی و ابدی را نمی‌فهمند. اما فرموده خواص باید غور کنند. البته چون این روایت اطلاق دارد جا دارد از مرحوم آقای طباطبائی سوال کنیم که چه قرینه‌ای بر این حرف شما وجود دارد؟

امر الله این است تا حدی که بتوانیم در مورد صفات خدا، شئون خدا، مخلوقات خدا، تکوین خدا، تشریع خدا فکر کنیم. انسان يك وقتی نماز می‌خواند و يك وقتی هست که می‌گوید خدا چرا نماز را بر من واجب کرد؟ این می‌شود امر الله. خدا چه هدفی از این تشریع داشت؟ چرا من را خلق کرد؟ آیا آنچه غایت خدا از خلق من بوده چه مقدار از آن را محقق کردم؟ اینها همه امر الله می‌شود. تکوین امر الله است، تشریع امر الله است، خود حقیقت خدا امر الله است، قیامت امر الله است، ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امر الله است، آن آیه شریفه ای که هست «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^[5] یکی از تأویل‌هایش تطبیق شده بر قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

ما بحثی در معنای امر الله داریم که در آیات مربوط به مهدویت مطرح کردیم. من آن زمان می‌گشتم دیدم اینهایی که قرآن را

ترجمه کرده، امر الله را به دستور خدا معنا کردند که تماش غلط است. اینکه قبلاً گفتم بعضی از شروح از روی هم می‌نویسند، در زمان ما اکثر ترجمه‌های قرآن از روی هم می‌نویسند. کم است کسی خودش مستقلاً بنشیند ترجمه‌ای را بنویسد. طلبه‌ای کتابش را با عنوان ترجمه‌ی قرآن به آدم می‌دهد وقتی می‌گویم چقدر وقت گذاشتی؟ می‌گوید دو سال. می‌فهمم که این رفته از روی ترجمه‌های دیگر نوشته ولی يك مقدار پس و پیش می‌کند. امر الله به معنای دستور خدا نیست.

من آن زمان شاید هفت هشت ترجمه را دیدم که همه نوشتند دستور خدا. امر الله حقیقتی است که مسلم محقق خواهد شد. قیامت امر الله است، ظهور امام زمان امر الله است، اینها می‌شود امر الله. حالا آن هم باز مصادیقش هست ولی در يك معنای کلی‌تر تکوین امر الله است، خود اساس تشریع امر الله است انسان تفکر در اینها کند.

کار ما که تفکر و درس خواندن و زحمت کشیدن است امر الله است. می‌گوئیم در متعارضان قاعده اولیه چیست؟ اینها همه‌اش تفکر در امر الله است. می‌خواهیم برسیم به اینکه بالأخره آن تشریعی که خدا کرده چی هست و چه بوده؟

اگر این را برای خودمان محور قرار بدهیم واقعاً دائماً دنبال این هستیم و دعا می‌کنیم که خدایا فراغتی برای ما ایجاد کند که ما در خود تو و امر و شئون تو تفکر کنیم، دنبال این نیستیم که خودمان را مطرح کنیم، خودمان را قطب کنیم، با همه بی‌سوادی‌ای که داریم خودمان را استاد اخلاق مطرح کنیم. واقعاً فاجعه است کسی آیات قرآن را غلط می‌خواند، می‌گوید خدا در «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ»^[6] دارد خطاب می‌کند! کجای آیه خطاب است؟ فرق بین غیبت و خطاب را نمی‌داند، فرق بین رفع و جر را نمی‌داند، خودش را به عنوان يك قطب مطرح می‌کند به عنوان استاد اخلاق مطرح می‌کند!

آقایان طلبه‌ها مراقب باشید و تأسف این است که آدم میبند پای صحبت چنین افرادی عمامه به سرها نشستند. اینها کشف از تنزل علمی حوزه دارد. حوزه‌ی ما خیلی تنزل پیدا کرده. وقتی هم سوابق تحصیلی‌اش را به آدم می‌گویند اینکه تا پایه شش بیشتر امتحان نداده. مراقبت کنیم الگوی هر طلبه‌ای باید ائمه معصومین (علیهم السلام) باشد. اصلاً الگوی اصلی وجود مبارك پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) است. حالا بزرگان ما که عمری را طی کردند بویی از این ائمه را پیدا کردند آدم به آنها هم ارادت پیدا می‌کنند و الا يك طلبه کم سن و سالی را می‌خواهند به الگو و قطب اخلاقی، آن هم با چه دروغها و مسائلی! که این مسئولینی که می‌آیند برای ما گزارش می‌دهند واقعاً ما خجالت می‌کشیم، حوزه اینطور شده؟!

التفکر فی امر الله يك درس و دستور است. برخی آقایان هستند که طبق گزارشات می‌گویند فلان ذکر را فلان مقدار تکرار کن. به چه استنادی این حرف را می‌زنید؟ اینها بازی کردن با دین است، اینها خطری است که برای حوزه است، مردم بیچاره هم فکر می‌کنند هر کس این عمامه به سرش هست تا می‌گوید حسین اشك هم می‌ریزد تمام معارف در درون سینه او وجود دارد. کی تو امام حسین (علیه السلام) را شناختی؟ کسی که امام حسین را شناخته دین را درست می‌فهمد و مطرح می‌کند، این خودش دستور العمل است، دنبال این و آن آدم نروید مگر يك فردی که واقعاً هم تهذیبش و هم علمش کامل باشد.

اگر کسی را دیدید مهذب است ولی سواد ندارد خیلی خطرناک است! از يك طرف برهان است که تهذیب بدون علم نمی‌شود مگر يك تهذیب خیلی درجه پائینی. آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^[7] برهان ماست. آدم تا عالم نشود مهذب نمی‌شود. اگر بی‌سوادی ادعای تهذیب کرد دروغ می‌گوید ظاهرسازی و فریب کاری است. حالا اگر يك مُلای فقیه بزرگی که الحمدلله هستند بزرگان و اساتید ما در حوزه، آدم برود سراغ اینها، حوزه ما طوری می‌شود که بزرگانی که نظیر اینها در تاریخ حوزه کم بوده و الآن ما داریم، ما طلبه‌ها داریم اینها را رها می‌کنیم و می‌رویم سراغ افراد بی‌سواد و بی‌تقوا که معلوم نیست که نتیجه‌اش چیست؟ دستور همین است التفکر فی امر الله، معرفة الله، معرفة النفس، بنشینید در خلوت و در دل شب واقعاً بگوئید خدایا من تو را نمی‌شناسم و باید کمک کنی که من تو را بشناسم، انسان اینطور ارتباط با خدا پیدا کند و خدا دستگیری کند ان شاء الله.^[8]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] ما در موارد مختلف و در بحث امارات مبنای ایشان را مطرح کرده و نسبت به آن اشکال کردیم.

[2] البته بین سببیت اشعری و معتزله هم فرق وجود دارد.

[3] فوائد الاصول، ج4، ص: 758؛ و ظاهر إطلاق كلام الشيخ- قدس سره- أنه لا فرق في ذلك بين السببية التي توافق مذهب التصويب و بين السببية التي توافق مسلك التخطئة، بل سوق كلامه يقتضي أن يكون محلّ البحث خصوص السببية التي توافق مسلك التخطئة...

[4] فوائد الاصول، ج4، ص: 759 و 760؛ و أمّا إذا كان التعارض لأجل اتحاد المتعلّقين مع اختلاف الأمارتين في السلب و الإيجاب كما إذا كان مفاد أحد الدليلين وجوب الشيء و مفاد الآخر عدم وجوبه أو حرمة، ففي اندراج التعارض على هذا الوجه في صغرى التزام و القول بالتخيير في الأخذ بأحدهما إشكال بل منع، لأنّ أقصى ما تقتضيه الأمانة هو أن تكون من العناوين الثانوية المغيرة لحسن الشيء و قبحه، و توارد العناوين الثانوية على متعلّق واحد لا يقتضي التخيير، أ لا ترى؟ أنه لو نذر الشخص فعل شيء و نذر وكيله- بناء على صحّة الوكالة في النذر- ترك الشيء لا يمكن القول بالتخيير في اختيار نذره أو نذر وكيله، بحيث تلزمه الكفارة لو اختار أحدهما و خالفه، بل لا محيص من سقوط كلّ من نذر نفسه و نذر وكيله، و يرجع متعلّق النذر إلى ما كان عليه قبل النذر، فليكن حال الأمانة المتعارضة في متعلّق واحد بناء على القول بالسببية فيها حال النذر في التساقط. و الذي يسهّل الخطب بطلان أصل المبنى و فساد، هذا إذا قلنا بالسببية التصويبية.

[5] النحل، 1.

[6] الفتح، 4.

[7] فاطر، 28.

[8] تحف العقول، النص، ص: 488؛ وَ قَالَ ع لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ.